

تأثیر ضوابط حقوق اسلامی بر تعیین تابعیت شرکت‌های تجاری^۱

علیرضا جعفریان*

اصغر عربیان**

رییعا اسکینی***

چکیده

شرکت‌ها به عنوان یکی از اقسام اشخاص حقوقی دارای اوصاف قانونی اشخاص در عالم حقوق هستند. از جمله اوصاف مهم شرکت‌ها که دارای آثار قابل توجه حقوقی در این زمینه است تابعیت است. با توجه به فرایند ایجاد شرکت‌ها در عالم حقوق؛ با وجود اختلاف نظرهای مختلف در این خصوص شرکت لاجرم باید تابعیت یک کشور را داشته باشد. تعیین تابعیت شرکت‌ها در حقوق بین‌المللی و در حقوق داخلی کشورهای مختلف بر اساس ضوابط موجود صورت می‌گیرد و معیارهای مزبور بر اساس حقوق اسلامی و حسب قواعد موجود در کشورهای اسلامی نیز قابل توجیه است. در این راستا و در کنار ضوابط مشوق ارتباط با غیرمسلمین و ضرورت مراودات اقتصادی و تجاری با توجه به دو قاعده اضطرار و نفی سبیل نیز امکان پذیرش ضوابط حقوقی کشورهای غیراسلامی برای تعیین تابعیت شرکت‌ها قابل توجیه است. به عبارت دیگر در صورت تحقق شرایط اضطرار، قاعده اضطرار در موارد لزوم می‌تواند به عنوان مجوز اقدام ممنوع در شرایط معمول مورد استناد واقع و اقدام به انجام تا زمان وجود وضعیت اضطرار گردد. بدیهی است این امر بر قاعده نفی سبیل نیز حکومت داشته و در فرض وجود سبیل، با تحقق اضطرار، قاعده نفی سبیل نمی‌تواند به عنوان مانع اقدام تلقی گردد. علاوه بر این و در غیر موارد اضطرار نیز علی‌الاصول قاعده نفی سبیل به عنوان مانع و مستمسکی برای ایجاد محدودیت نمی‌تواند به صورت مطلق دلالت بر منع پذیرش ضوابط مدنظر در این حوزه داشته باشد و امکان اتکاء به قاعده مزبور در این خصوص منوط به ایجاد مصداق سبیل در حوزه سیاسی و حاکمیتی است و این در صورتی است که ایجاد شرکت با تابعیت مشخص معارض با حاکمیت کشور باشد.

کلید واژه‌ها: تابعیت، تابعیت شرکت‌ها، قاعده نفی سبیل، حقوق اسلام.

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۵/۷/۱۴ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۲/۲۲

*دانش‌آموخته دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه امام صادق، تهران، ایران (نویسنده مسؤل)

jafariyan.alireza@gmail.com

** استادیار فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد علوم و تحقیقات، تهران، ایران

*** استاد حقوق خصوصی

۱- مقدمه

اگر چه برای تابعیت تعاریف مختلف و بر اساس معیارها و ارکان مختلف ارائه شده است؛ به نظر می‌رسد تابعیت تعلق حقوقی شخص به جمعیت تشکیل‌دهنده دولت بوده و دارنده تابعیت مطیع حاکمیت دولت خود در برابر سایر دولت‌ها است (سلجوقی، ۱۳۷۰، ۱۴۸). تابعیت یکی از اوصاف اشخاص اعم از حقیقی و حقوقی است. شرکت‌های تجاری به عنوان یکی از اقسام اشخاص حقوقی نیز در حقوق امروزی از این خصیصه برخوردار بوده و برای این منظور در نظام حقوقی کشورهای مختلف پیش‌بینی قانونی صورت گرفته است. اصطلاح شرکت در متون فقهی نیز دارای سابقه بوده و ماده‌ی ۲۰ قانون تجارت ایران نیز در مقام تبیین اقسام شرکت در حقوق ایران بر آمده است. نکته قابل توجه در اینجا این است که شرکت‌های مذکور در فقه اسلامی ناشی از فرایند شراکت بوده و به هیچ عنوان شخصیت حقوقی مستقل به مفهوم رایج مد نظر در حقوق امروزی از آن ناشی نشده، لذا تابعیت به عنوان وصف اشخاص از این حیث و در خصوص این شرکت‌ها موضوعیت ندارد. در مقابل شرکت‌های موضوع حقوق تجارت، پس از تشکیل دارای شخصیت حقوقی مستقل شده و به عنوان شخص، دارای تمام اوصاف حقوقی مربوط به خود از جمله تابعیت می‌باشند. با توجه به اهمیت موضوع تابعیت برای شرکت‌ها، نظام‌های حقوقی برای تعیین تابعیت شرکت‌ها معیارهای مختلفی را پیش‌بینی کرده‌اند و بر اساس معیارهای مزبور نسبت به احراز تابعیت این قبیل اشخاص اقدام می‌نمایند. تعیین تابعیت شرکت‌ها بر اساس اقامتگاه شرکت، تعیین تابعیت شرکت‌ها بر اساس محل تشکیل یا بر مبنای نظریه کنترل از جمله این معیارها برای تعیین تابعیت شرکت‌ها در حقوق داخلی کشور هاست. در رویه بین‌المللی نیز احراز تابعیت شرکت‌ها بر اساس معیارهای حقوق بین‌الملل خصوصی و بر اساس کشف رابطه حقوقی اشخاص با کشورها صورت گرفته است (اسکینی، ۱۳۸۸).

مفهوم تابعیت با تعابیر و تعاریف صورت گرفته از آن، دارای سابقه چندان طولانی در ادبیات حقوقی نبوده و این امر خصوصاً نسبت به شرکت‌ها با توجه به نوظهور بودن آنها به عنوان شخصیت حقوقی مستقل، محل مناقشه و اختلاف بیشتر بوده است. جدید بودن مباحث مربوط به تابعیت و چگونگی تعیین آن به کیفیت موصوف در متون حقوقی و به تعبیری مستحدثه بودن آن، اثبات بداهت عدم وجود مطالب و نظریات مرتبط با این حوزه به صورت مستقیم در منابع فقهی و اسلامی را تسهیل می‌نماید. این مسأله اگر چه بهره‌برداری از منابع فقه اسلامی در خصوص موضوع حاضر را با صعوبت مواجه می‌نماید، با این وجود

عدم وجود مطالب مدنظر در متون اسلامی به شیوه موصوف، دلیل بر عدم امکان هر گونه استفاده از متون و استناد به منابع مزبور در این راستا نیست. استفاده از مبانی حقوق اسلامی و بررسی فرایند و مبانی مدنظر در تعیین تابعیت شرکت‌ها و با توجه به اصول حاکم بر آن از جمله مواردی است که می‌توان با اتکاء به قواعد کلی حاکم بر فقه اسلامی مورد استفاده قرار داد. در این راستا لازم است به سه سؤال پاسخ داده شود. اول این که آیا اساساً اصل مفهوم تابعیت به مفهوم امروزی در نظام حقوقی اسلام قابل پذیرش است؟ دیگر این که در صورت پذیرش اصل تابعیت، ضابطه ایجاد آن در حقوق اسلامی و به تعبیری تعلق تابعیت بر اساس نظام حقوقی اسلام چگونه است؟ و نهایتاً این سؤال که آیا امکان پذیرش ضوابط مربوط به تعیین تابعیت شرکت‌های خارجی در کشور اسلامی وجود دارد؟ بدین منظور و از آنجا که تفکیک کشورها از نظر سیاسی و ایجاد مرزهای حاکمیتی بر این اساس، به عنوان مهمترین عامل ایجاد مفهوم تابعیت مورد توجه بوده است، لازم است ابتدا این مسأله یعنی پذیرش یا عدم پذیرش تفکیک دول بر مبنای اختلاف حاکمیت‌های سیاسی در فقه مورد ارزیابی قرار گیرد. توجه به این امر با توجه به نظریه امت واحده در اسلام و عدم امکان تفکیک مسلمین از یکدیگر با توجه به این نظریه بسیار حائز اهمیت است. از طرف دیگر با توجه به آثار مترتب بر تعیین تابعیت شرکت‌ها و حقوق و تکالیف مترتب بر اشخاص، اعم از مسلمان و غیر مسلمان از این طریق، ارزیابی امکان پذیرش یا عدم پذیرش ملاک‌های تعیین تابعیت برای شرکت‌ها منوط به تحلیل امکان تحمیل آثار مزبور بر مسلمین، حسب قواعد کلی فقهی در این خصوص است. با توجه به این امر و از آنجا که حداکثر تعامل شرکت‌ها تجاری با سایر دول و آثار مترتب بر این اشخاص از این حیث صرفاً در حد مقررات بازرگانی و تجاری است، اصول حاکم بر این ضوابط در اسلام و محدودیت‌های حاکم بر این مقوله باید مورد بررسی قرار گیرد. در این رابطه و بر اساس منابع فقه اسلامی، دو دسته از ضوابط در این راستا قابل توجه است. دسته‌ای از ضوابط که محدودکننده روابط میان مسلمین با غیرمسلمانان بوده که در این راستا می‌توان به قاعده نفی سبیل اشاره کرد و دسته دیگر ضوابطی است که بر عکس ضوابط قبل، در بر دارنده احکام مشابه در روابط میان اشخاص، برای تمام انسان‌ها فارغ از دین و آیین آنها است. بدین منظور و در ادامه مطالب در دو بخش ارائه شده است. در بخش اول به بررسی اصل تابعیت بر اساس مبانی فقه اسلامی پرداخته شده و در بخش دوم امکان پذیرش معیارهای تعیین تابعیت سایر کشورها بر اساس فقه اسلامی و امکان یا عدم امکان ورود قاعده نفی سبیل و چگونگی آن در این خصوص اشاره شده است.

۲- تبیین اصل تابعیت بر اساس مبانی فقه

۱-۲- مبانی تفکیک و تقسیم سرزمین در حقوق اسلام

از آنجا که مبانی ایجاد مباحث مربوط به تابعیت اشخاص - اعم از حقیقی و حقوقی - تفکیک سیاسی کشورها و به تعبیر دیگر ایجاد مرزهای جغرافیایی است؛ قبل از هر گونه بحث و تحلیل در خصوص پذیرش یا عدم پذیرش معیارهای تعیین تابعیت در نظام حقوقی اسلامی، ابتدا لازم است اصل تفکیک کشورها بر این اساس و با توجه به قواعد حاکم بر این امر در متون اسلامی مورد بررسی قرار گیرد. بدیهی است در صورت عدم پذیرش این مسأله بر اساس قواعد مزبور و به عنوان عامل اصلی ایجاد تابعیت در حقوق امروزی، بررسی سایر موارد و مسائل در این خصوص بی‌وجه است. بر اساس متون اسلامی، برای تفکیک سرزمین‌ها و اشخاص در راستای تعیین تعلق شخص به سرزمین، دو ملاک عمده قابل ملاحظه می‌باشد. یکی تقسیم بندی بر مبنای نوع اعتقاد دینی و دیگری تفکیک بر اساس حاکمیت سیاسی.

۲-۱-۱- تفکیک بر مبنای اعتقادات دینی

از آنجا که هدف اسلام تشکیل حکومت جهانی است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۵۲)، قانونگذار اسلام خواستار اجرای قوانین این دین توسط همه مردم جهان و به عبارت دیگر جهان شمول شدن این دین می‌باشد (رشید، ۱۳۵۳، ۷۱). بر این اساس است که در آیات مختلف قرآن نیز به وضوح به این امر اشاره شده و مبانی تفکیک اشخاص در جهان، به منظور تعیین حقوق و تکالیف آنها، اعتقادات دینی آنها دانسته شده است (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۵۳). مطابق این مبنا، جهان هستی با دو عنوان کلی بلاد اسلام (دارالاسلام) و بلاد کفر (دار الکفر) تقسیم‌بندی شده است (ابن قدامه، ۱۳۴۸، ۳۷۵؛ رشید، ۱۳۵۳، ۸۴؛ ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۵۶). برای تعریف بلاد اسلامی، ملاک‌های مختلفی توسط اساتید ارائه شده است. تعیین بلاد اسلامی بر اساس غلبه کفر و ایمان از جمله این ملاک‌ها است. بر این اساس چنانچه در یک سرزمین غلبه اکثریتی با اسلام یا مسلمین باشد به گونه‌ای که احکام اسلام در آنجا حاکم بوده آن سرزمین بلاد اسلامی و چنانچه اکثریت با غیرمسلمان باشد، دار الکفر است (منتظری نجف‌آبادی، ۱۴۰۹، ۲۳؛ نجفی، ۱۴۲۰، ۲۷۴). برخی نیز تفکیک و تعیین بلاد اسلامی از سایر سرزمین‌ها را صرفاً بر مبنای نوع اعتقاد تعریف و بر این باورند که معیار این تفکیک صرفاً اعتقادات اسلامی افراد است.

در مقابل دسته دیگر بر این باورند که دار الاسلام یا سرزمین اسلامی صرفاً به سرزمینی گفته می‌شود که در آن حاکمیت در دست حاکم اسلامی باشد. در این نظریه تعداد مسلمین و کفار برای تعیین نوع سرزمین ملاک نیست (طباطبایی بروجردی، ۱۴۱۶، ۱۰۶؛ طباطبایی بروجردی، ۱۳۸۰، ۲۷؛ بحرانی، ۱۴۲۶، ۱۶۷؛ ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۵۸). در کنار این معیارها، معیارهای دیگری همچون تأسیس و ایجاد سرزمین در زمان حاکمیت مسلمین و ملاک‌های مشابه دیگر نیز در نظر گرفته شده است (هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۲۶، ۲، ۱۲۰).

در خصوص تعریف بلاد کفر همانند بلاد اسلامی و با معیارهای مشابه، تعاریف مختلفی ارائه شده است. حاکمیت حکومتی به جز حکومت اسلامی و اجرای قانون کفر از جمله ملاک تعیین سرزمینی به عنوان سرزمین کفر (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱، ۱۴۰) یا صرف سکونت کفار در یک سرزمین و نفوذ احکام کفر در آنجا را به عنوان معیار تمییز (هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۲۰، ۳، ۵۷۰) و تعیین بلاد کفر بر مبنای اعتقادی، از جمله ملاک‌های تعیین بلاد کفر در نظر گرفته شده است.

۲-۱-۲- تفکیک سرزمین‌ها بر اساس معیارهای سیاسی (وضعیت موجود)

از آنجا که تابعیت به مفهوم مدنظر امروزی، ناشی از تفکیک کشورها و به تبع اشخاص زیرمجموعه آنها بر اساس مرزهای حاکمیتی و سیاسی و بدون توجه به آیین و مذهب آنها است، تفکیک سرزمین‌ها بر اساس معیار اسلام و کفر مطابق بند قبل در خصوص تابعیت مفید فایده نیست؛ لذا لازم است به منظور امکان پذیرش اصل تابعیت در نظام دینی اسلام، امکان پذیرش و وضعیت تفکیک مزبور (تفکیک سیاسی کشورها) در چارچوب ضوابط مربوطه نیز مورد مذاقه واقع شود. اهمیت بررسی در این خصوص بدین خاطر است که برخی از نویسندگان این حوزه بر این باورند که حدود جغرافیایی دولت اسلامی و مرزهای آن، با مرزهای مادی قابل تفکیک نبوده و تفکیک مرزهای حاکمیت اسلامی با سایر حاکمیت‌ها صرفاً بر اساس اعتقادات امکان‌پذیر می‌باشد. لذا این دسته، اساساً منکر پذیرش و به رسمیت شناخته شدن تفکیک حقوق به حقوق داخلی و بین‌المللی (یعنی همان اثر تفکیک کنونی جهان) شده‌اند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۲۵). در مقابل این دسته، برخی دیگر با توجه به سایر اصول حاکم در اسلام از یک سو و لزوم وجود تدبیر دین اسلام با عنایت به جامعیت آن برای مباحث بین‌المللی و عدم انحصار این دین مبین به مباحث داخلی از سوی دیگر؛ لزوم توجه این دین به مسائل مربوط به تنظیم روابط اشخاص در جوامع مختلف را قابل قبول

دانسته‌اند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۷۹-۶۴). در تأیید این نظر عده‌ای اگر چه حکم اولیه و مقصود غایی اسلام را ایجاد حکومت واحد جهانی می‌دانند، لکن به علت عدم تحقق این آرمان، پذیرش وضعیت کنونی را به استناد اضطراب و به منظور تفکیک اراضی مسلمین از سرزمین‌های کفار ناگزیر دانسته و آن را قبول کرده‌اند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۷۵، ۷۶، ۵۵؛ ابراهیمی، ۱۳۷۷، ۲۹۸) و دسته دیگر با این استدلال که اساساً امت اسلامی و دولت اسلامی دو مفهوم جداگانه‌اند، معتقدند؛ از میان این دو مفهوم امت اسلامی دارای جنبه فراملی است. چرا که وجود مرز جغرافیای و محدودیت‌های مرزی از این سنخ، در دولت، خواه اسلامی و خواه غیراسلامی، ناگزیر است (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۸۸؛ رشید، ۱۳۵۳، ۷۱). لذا بر اساس این دو نظر اصل تفکیک کشورها با وضعیت کنونی و با حاکمیت‌های مستقل پذیرفته شده است. پذیرش تفکیک سیاسی کشورها بر اساس رویه حکومتی پیامبر اسلام (ص) نیز قابل تأیید است. ارتباط با دولت‌های مجاور و گسترش روابط با آنها به منظور تقویت توان سیاسی و نظامی (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ۱۱۹) و پی‌ریزی دیپلماسی فعال و انعقاد پیمان‌های متعدد از قبیل قراردادهای صلح، استیمان، مهاده و ... در این راستا از مصادیق قابل استناد در این زمینه و در زمان زمامداری پیامبر بزرگ اسلام (ص) است (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ۱۵۹، ۲۴۱)؛ چرا که فرایند انجام شده از طرف ایشان، بر به رسمیت‌شناختن دولت‌های طرف مذاکره و مراوده دولت جدیدالتأسیس پیامبر اسلام (ص) با آنها دلالت داشته و بر این اساس مفهوم دولت اسلامی حسب قول اخیر اندیشمندان اسلامی قابل تحلیل است.

۳- تابعیت و ضوابط تعیین متبوع در نظام حقوقی اسلام

عدم پیش‌بینی صریح مسأله تابعیت در نظام حقوقی اسلام از یک سو و اتکاء به اصل امت واحد جهانی اسلام این نتیجه را در بر داشته که در خصوص اصل پذیرش یا عدم پذیرش تابعیت در این نظام حقوقی، نظریات مختلفی ارائه گردد. بر این اساس برخی نهاد تابعیت در حقوق اسلام را قابل پذیرش دانسته و برخی دیگر آنرا قابل پذیرش نمی‌دانند (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۸۰). مخالفان پذیرش تابعیت در حقوق اسلامی، برای اثبات نظر خود در کنار استناد به عدم پذیرش تفکیک سیاسی کشورها که استدلال صورت گرفته در این خصوص با توجه به مطالب پیش‌گفته مطلوب نیست؛ با استناد به نفی سایر ادیان در اسلام و عدم انطباق شرایط تعیین تابعیت در حقوق امروزی با حقوق اسلام، اصل تابعیت در این نظام حقوقی را نمی‌پذیرند. این در حالی است که نفی سایر ادیان، به مفهوم نفی دولت‌ها نبوده و در مقام بیان

یک حکم اعتقادی در راستای تبیین دین خاتم به عنوان کامل‌ترین دین می‌باشد. از سوی دیگر، اختلاف در شرایط تحقق یک مسأله به مفهوم نفی اصل آن نیست. لذا این استدلال نیز نمی‌تواند به عنوان دلیل نفی پذیرش تابعیت در حقوق اسلام تلقی گردد (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۸۲-۸۰). برخی نیز وجود نهاد تابعیت در حکومت‌های اسلامی را به استناد اختیارات حکومت اسلامی محتمل و بر این اساس احکام مزبور را از وصف جاودانگی همانند سایر احکام اسلام برخوردار ندانسته است (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۸۲) و عده‌ای نیز مفهوم تابعیت در حاکمیت اسلامی را تا قبل از تحقق حکومت آرمانی و جهانی اسلام از باب ضرورت پذیرفته‌اند (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۷۱). در کنار استدلال‌های فوق، عضویت در جامعه سیاسی صدر اسلام نیز مؤید پذیرش تابعیت سیاسی بر اساس مبانی فقه اسلامی است. در آغاز پیدایش دین مبین اسلام اگرچه امت اسلامی با مسلمان شدن اشخاص شروع به شکل‌گرفتن کرد، لکن تشکیل دولت اسلامی پس از هجرت پیامبر اسلام (ص) از مکه به مدینه و تشکیل حکومت اسلامی، محقق گردید (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۸۲). پس از این بود که جامعه سیاسی اسلام در کنار جامعه دینی آن شکل گرفت و به عبارت دیگر دولت اسلامی و حکومت اسلامی یا جامعه سیاسی اسلام موجودیت یافت. در این زمان و پس از ایجاد حکومت سیاسی اسلام در مدینه، دو شرط عمده مسلمان‌بودن و دیگری پیمان‌پذیربودن (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۸۳، ۹۴؛ ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۷۱) برای عضویت در حکومت اسلامی مقرر بود. نتیجه این امر منتهی به تشکیل جامعه سیاسی واحد اسلامی، متشکل از مسلمانان و غیرمسلمانان در شهر مدینه گردید؛ تا آنجا که بخش قابل توجهی از جمعیت دولت اسلامی در مدینه و قبل از فتح مکه مربوط به اشخاص غیرمسلمان بود. بر این اساس، مسلمین ساکن در مدینه به صرف اسلام خود به خود تبعه دولت اسلامی محسوب شده و در حکومت مزبور خودی محسوب می‌شدند. لکن چنانچه اشخاص از تشرف به دین مبین اسلام محروم بودند، تابعیت آنها از حکومت اسلامی منوط به انعقاد قرارداد ذمه بود (ضیایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۷۲). در این راستا اگر چه برخی از نویسندگان این گونه عنوان کرده‌اند که پس از تشکیل دولت اسلامی، مسلمانان با هر نژاد و زبان و در هر سرزمینی تبعه دولت اسلامی محسوب شده و تنها ملاک دین، تعیین‌کننده تابعیت آنها و تعلق آنها به دولت اسلامی بود و تابعیت اشخاص غیرمسلمان نیز تابع قرارداد منعقد فی مابین آنها و دولت اسلامی بوده و غیرمسلمانان طرف پیمان با مسلمین در نظام حاکمیتی مدنظر خارجی تلقی نمی‌شدند و دلیلی بر این امر وجود ندارد که لزوم حمایت دولت اسلامی از مسلمین مهاجر به مفهوم برخوردارگی آنها از حقوق تابعیت دولت پیامبر نیز بوده باشد (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱،

.۱۸۴

بنابر موارد فوق این نکته محرز است که تابعیت شخص از حکومت اسلامی اگرچه تابع دین یا قرارداد او با دولت اسلامی بوده لکن تحقق آن منوط به ایجاد رابطه واقعی حقوقی میان شخص و دولت اسلامی است و صرف اقامت او در مملکت اسلامی لزوماً ایجاد رابطه تابعیت میان او و دولت اسلامی را محقق نمی‌ساخته است. بر اساس آنچه تا کنون بدان پرداخته شد، فارغ از شرایط تعیین‌شده برای تحقق تابعیت یک تبعه در دولت اسلامی، پذیرش اصل تابعیت، یعنی لزوم تبعیت از قوانین و ضوابط کشور اسلامی و وجود رابطه حقوقی میان دولت اسلامی و تبعه خصوصاً در خصوص تابعیت اهل ذمه به وضوح روشن و مبرهن است. لذا تابعیت در نظام حقوقی اسلام مسبوق به سابقه بوده و در فرض این که شرایط ایجاد این رابطه محقق شده باشد، تحقق این ارتباط و برخورداری از مزایای آن منوط به اقامت فرد در حوزه قلمرو آن کشور و دولت نبوده و عضویت بالفعل و اقامت در کشور متبوع شرط تابعیت شخص از آن دولت اسلامی قلمداد نشده است. لذا برخی از نویسندگان بر این باورند که تعیین تابعیت در نظام اسلامی دارای تمام اوصاف آن در نظام عرفی کنونی بوده و بر این اساس خودی و بیگانه در ترکیب جمعیتی این قبیل کشورها تعیین می‌گردد (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۹۰، ۱۱۴). لازم به ذکر است با این تفصیل این شیوه تعیین تابعیت، در صورت تعدد دولت‌ها و کشورهای مسلمان نیز منافاتی با اعتقاد به حکومت واحد و جهانی اسلام نداشته و از این حیث و با توجه به کارکرد این تابعیت در تعیین علقه و ارتباط شخص با یک سیستم حقوقی دارای اشکال نبوده و چه بسا باعث ایجاد قابلیت‌های بیشتر در کشورهای مسلمان گردد (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ۱۹۹-۱۹۶؛ عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ۳، ۱۱۸).

۴- پذیرش ضوابط سایر کشورها برای تعیین تابعیت شرکت‌ها

با توجه به مطالب قبل و در ادامه این سؤال مطرح است که در فرض پذیرش تابعیت در حقوق اسلامی آیا امکان پذیرش ضوابط تابعیت کشور غیرمسلمان توسط یک مسلمان و در قالب تابعیت شرکت و یا شناسایی شرکت متبوع کشور خارجی توسط کشور مسلمان نیز وجود دارد؟ در پاسخ به این سؤال برخی از نویسندگان مطلقاً این امر را پذیرفته (حمیدالله، ۱۳۷۳، ۲۳۷) و بعضاً پذیرش آنرا منوط به اجرا و در نظر گرفتن قاعده نفی سبیل دانسته‌اند (دانش‌پژوه، ۱۳۸۱، ۱۰۹). در پاسخ به این سؤال و با توجه به فقدان هرگونه مطلب در متون اسلامی در این خصوص لازم است آثار مترتب بر تابعیت بر اساس مبانی و

قواعد حاکم بر حقوق اسلامی تحلیل و بر این اساس اتخاذ تصمیم گردد. در این راستا و با توجه به موضوع این مقاله و تمرکز بر مباحث مربوط به شرکت‌های تجاری در این باره به تحلیل مبانی اسلامی در خصوص امکان یا عدم امکان پذیرش ضوابط تعیین تابعیت برای شرکت‌های تجاری خواهیم پرداخت. لازم به ذکر است، از آنجا که رابطه شرکت‌ها و اعضاء آن با سایر کشورها دارای ماهیت تجاری و در قالب فعالیت‌های اقتصادی است، در ادامه به دو دسته شرایط حاکم در این خصوص خواهیم پرداخت. یک دسته ضوابط محدودکننده روابط میان مسلمین با دیگر اشخاص و دیگری شرایط ناظر بر انجام و ایجاد مبادلات میان اشخاص فارغ از نوع اعتقادات دینی آنها.

۵- قاعده نفی سبیل (قاعده محدودکننده رابطه با غیرمسلمانان)

مهمترین قاعده محدودکننده یا به تعبیری شاید بتوان گفت تنها قاعده محدودکننده در خصوص بحث حاضر قاعده نفی سبیل است. بر این اساس به تشریح این قاعده مطابق نظر علمای این بحث و تعیین حدود و تبیین مفهوم آن خواهیم پرداخت و در نهایت، به بررسی این نکته می پردازیم که آیا قاعده نفی سبیل مانع پذیرش ضوابط تعیین تابعیت شرکت‌ها است یا خیر؟ به عبارت دیگر و با توجه به ارتباط ضوابط حاکم بر تابعیت شرکت‌ها با امور تجاری این نکته باید مورد بررسی قرار گیرد که آیا قاعده نفی سبیل ذی مدخل در امور تجاری نیز هست؟ چنانچه پاسخ به این سؤال مثبت باشد، استناد به ضوابط پذیرفته شده در کشورهای غیرمسلمان در خصوص تعیین تابعیت شرکت‌ها برای کشورهای اسلامی از جمله ایران، زمانی امکان پذیر است که قبل از هر گونه اقدام ضوابط مزبور بر اساس قاعده نفی سبیل بررسی و چنانچه از این حیث مانع وجود نداشته باشد مورد پذیرش واقع گردد. در این راستا احراز این نکته ضروری است که آیا ورود قاعده نفی سبیل به حوزه مد نظر، اصل است یا استثناء؟ مقدمتاً ذکر این نکته لازم است که قاعده نفی سبیل از قواعد بسیار مهم و معروف در فقه اسلامی است که در تمام ابواب فقه از جمله معاملات و عبادات و سیاسات و اقتصادیات و ... ساری و جاری بوده (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۵۷) و از نظر علمای فقه اسلامی، جریان قاعده مدنظر در تمام ابواب فقه و در شبهات موضوعیه و حکمی دارای مبنای عقلی دانسته شده است (الرحمانی، ۱۴۲۴، ۱۷۰). بر اساس اظهار نظرهای صورت گرفته توسط تمام افرادی که قاعده نفی سبیل را به عنوان یک قاعده فقهی پذیرفته‌اند، اجرای قاعده نه تنها دارای محدودیت موضوعی نبوده (شریعتی، ۱۳۸۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۲۲۰، ۲۲۱) بلکه با توجه به سیاق

آن، محدود به زمان خاص نبوده و تمام زمان‌ها را نیز در بر می‌گیرد (فرحی، ۱۳۹۰، ۸۱۰؛ قمی، ۱۴۲۳، ۱۴۱).

قبل از ورود به بحث ذکر این نکته لازم است که اثبات این قاعده نیز همانند موارد مشابه دیگر در حقوق اسلامی با استناد به منابع حقوق اسلامی از جمله قرآن و سنت صورت گرفته است. از جمله آیات قرآن مورد استناد در این خصوص می‌توان به آیه ۱۴۱ سوره نساء اشاره کرد. برخی نیز این آیه را تنها دلیل اثبات قاعده دانسته و برای تحلیل قاعده تنها تمسک به این آیه را جایز شمرده‌اند (مصطفوی، ۱۴۲۱، ۲۹۴). همچنین آیه ۲۸ سوره آل عمران و آیه ۱۱۳ سوره مبارکه هود نیز به عنوان مستندات این قاعده ذکر گردیده است. در کنار آیات قرآن، احادیث متعدد منقول از معصوم (ع) نیز به عنوان مستند اثبات قاعده، مورد استناد واقع شده که از جمله آنها می‌توان به حدیث نبوی «الاسلام یعلو و لا یعلی علیه» می‌باشد (حرّعاملی، ۱۴۰۹، ۱۴). با توجه به مستندات قاعده جز عدّه قلیلی که با استناد به مصادیقی از قبیل امکان مالکیت کافر بر عبد مسلمان و یا استقراض مسلمان از کافر و ... اصل و اساس قاعده را نپذیرفته‌اند (قمی، ۱۴۲۳، ۱۴۳). سایر فقها وجود قاعده نفی سبیل و لزوم اتکاء به آن و اجرای مفاد آنرا لازم دانسته و این قاعده را از زمره قواعد فقه اسلامی تلقی کرده‌اند.

۵-۱- مصادیق حکومت قاعده نفی سبیل در فقه اسلامی

اگرچه در خصوص گستره امکان استناد به قاعده نفی سبیل و در مصادیق مورد توجه فقها تفاوت‌هایی وجود داشته و بعضاً در فتاوی ایشان حتی ارتفاع بیشتر ساختمان غیر مسلمان نسبت به ساختمان مسلمان را نیز به استناد این قاعده نادرست دانسته‌اند (موسوی الخمینی، ۱۳۷۹، ۵۰۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۸۹)؛ لکن همانگونه که با بررسی برخی از مصادیق به وضوح قابل برداشت است، قلمرو اجرای قاعده نفی سبیل ناظر به موارد تجاری و اقتصادی نبوده و ورود قاعده در برخی از مصادیق این حوزه ناظر به سرایت و تاثیر آن مصادیق بر مسایل اعتقادی حاکمیتی و سیاسی و منصرف از صرف مصادیق تجاری و اقتصادی است.

از جمله مواردی که فقها- علی‌رغم اختلافات موجود در کیفیت نظرات مطروحه در این زمینه- به منظور صدور حکم مقتضی در خصوص آن از قاعده نفی سبیل استفاده کرده‌اند، مباحث مربوط به تملک عبد مسلمان توسط کافر است. در این خصوص سه حالت قابل تصور است. حالت اول از طریق خرید و

فروش. حالت دوم زمانی اتفاق می‌افتد که شخص کافر به علت فوت مورث خود قهراً مالک بنده او گردد و نهایتاً حالتی که در آن بنده غیرمسلمان که در مالکیت یک شخص کافر است، مسلمان شود. با عنایت به این حالات برخی اساساً این نوع تملک را باطل دانسته چرا که آنرا از مصادیق ذلت مسلمین معرفی و با استناد به قاعده نفی سبیل بیع را محقق نمی‌دانند (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۹؛ هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۱۷، ۵۷۳؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۶، ۴۴۵؛ طوسی، ۱۴۰۷، ۳، ۱۸۸؛ سبزواری، ۱۴۱۳، ۱۸، ۹۷). دسته دیگر از فقها اگرچه بر این باورند که امکان سلطه دائمی کافر بر عبد مسلمان از طریق مالکیت بر او وجود ندارد، لکن مالکیت کافر بر عبد مسلمان را ابتدائاً قابل توجیه دانسته و آنرا می‌پذیرند (نجفی، ۱۴۲۲، ۱۳). استدلال این دسته از فقها این است که به طور کلی دلیلی بر عدم جواز بیع عبد مسلمان به کافر وجود نداشته و لزوم منع استدامه مالکیت او بر عبد مسلمان به استناد قاعده نفی سبیل، مانع مالکیت ابتدایی او نیست (توحیدی، ۱۴۱۷، ۹۰-۸۲). برخی از فقها نیز در مقام بحث ایجاد اصل مالکیت برای کافر نسبت به عبد مسلمان، میان تملک قهری و اختیاری قائل به تفصیل و با این استدلال که تملک اختیاری از مصادیق سبیل است آنرا نپذیرفته لکن تملک قهری را پذیرفته‌اند (خراسانی، ۱۴۰۶، ۹۹ و غروی نائینی، ۱۳۷۳، ۳۳۲؛ موحدی لنگرانی، ۱۳۸۳، ۲۴۳). لازم به ذکر است در فرض عدم پذیرش مالکیت و عدم امکان فروش عبد مسلمان به کافر دو حالت استثناء مورد پذیرش واقع و بیع عبد مسلمان به کافر صحیح دانسته شده است. یکی حالتی که به هر علت پس از فروش بنده به کافر، بنده آزاد می‌شود و حالت دوم زمانی است که در عقد بیع، شرط آزادی می‌شود (بحرانی، ۱۴۰۵، ۴۲۶). مضافاً این که اجبار به فروش در صورت تملک قهری یا مسلمان شدن عبد نیز مورد اتفاق علماست (طوسی، ۱۴۰۷، ۲، ۱۳۸؛ علامه حلی، ۱۴۲۰، ۴۰۵). این امر در میان علمای اهل سنت نیز محل اختلاف بوده و ایشان نیز همانند فقهای شیعه دو نظر عمده مطروحه در این خصوص را نقل کرده‌اند (قرطبی، ۱۳۶۴، ۴۱۷). نکته مشترک در تمام نظرات و مبنای استدلال فقها در این موضوع خاص، جلوگیری از تسلط کافر بر مسلمان و با استناد به قاعده نفی سبیل بوده و در بسیاری از موارد منع از ذلت مسلمین به عنوان مفهوم سبیل مطرح و بر این اساس که تحقق ذلت در چه صورت محقق می‌شود اظهار نظر شده است. به عبارت دیگر صرف رابطه تجاری و مالی مسلمان با کفار مبنای استناد به قاعده نفی سبیل برای حکم به منع نیست بلکه، تحقق مصادیق سبیل به مفهوم ایجاد آن برای غیر مسلمان بر مسلمان علت این امر قلمداد شده است.

بر خلاف اتفاق نظر علمای شیعه مبنی بر عدم امکان بقا و دوام مالکیت کافر بر عبد مسلمان، در

خصوص مالکیت کفار بر قرآن، علما قائل به اقوال متفاوت شده و در این راستا برخی با استناد به مقتضای ادله مالکیت، اصل مالکیت کافر نسبت به قرآن و استدامه آن را نیز پذیرفته‌اند (توحیدی، ۱۴۱۷، ۴۹۰). این دسته از فقها با توجه به تفاوت میان برده و قرآن مالکیت کافر بر قرآن را ملازم با هتک حرمت آن ندانسته و چه بسا این امر را باعث هدایت او تلقی کرده‌اند. بر این اساس چنین استدلال شده است که ادله نفی مالکیت عبد مسلمان توسط کافر که منجر به حفظ حرمت و شؤون آن می‌شود، در خصوص قرآن منتفی بوده و از این حیث منعی برای مالکیت کافر بر قرآن وجود ندارد (توحیدی، ۱۴۱۷، ۴۹۱؛ انصاری، ۱۴۲۶، ۱، ۴۶۴، ۳، ۷۸-۷۷؛ حسینی روحانی قمی، ۱۴۲۹، ۲۹۵). مضافاً این که برخی دیگر از فقها، فروش قرآن به کافر را چنانچه به منظور تحقیق و پژوهش در خصوص اسلام باشد به جهت ارشاد جاهل یا اتمام حجت بر کافر نه تنها دارای اشکال ندانسته، بلکه آنرا واجب دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۶، ۴۴۵).

در خصوص حق شفعه فقهای امامیه بر این باورند که حق شفعه برای کافر و در برابر مسلمان ایجاد نمی‌شود. برای توجیه این نظر و در کنار ادله ای همانند اجماع و خبر مستفیض (هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۱۷، ۳، ۴۲۰)، از نظر فقها تملک قهری مال مسلمان توسط کافر از مصادیق سبیل بوده و منع امکان بهره‌برداری کافر در برابر مسلمان از این حق بر این اساس دانسته شده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۷۴؛ حلّی، ۱۴۲۰، ۱۲، ۲۱۳؛ مصطفوی، ۱۴۲۳، ۱۷۴؛ اردبیلی، ۱۴۰۳، ۲۶؛ عاملی، ۱۴۱۰، ۴، ۳۹۹؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۰، ۳۱۰). در این خصوص اگرچه شفعه برای اهل ذمه بنا بر نظر ابوحنیفه، مالک و شافعی صحیح دانسته شده (علامه حلّی، ۱۴۱۴، ۲۱۳) لکن ممنوعیت حق شفعه برای کفار در برابر مسلمین حسب نقل برخی علما امری اختلافی نبوده و فقها بر این امر متفق‌القولند (طوسی، ۱۴۰۷، ۳، ۴۵۴).

در خصوص این امکان اجیرشدن مسلمان برای کافر نیز اقوال مختلفی بیان شده و در هر کدام با استدلال‌های مربوط به خود، حکم موضوع پیش‌بینی شده است. در این خصوص، برخی اجیرشدن مسلمان چنانچه منجر به شوکت کافر بر مسلمان گردد را محل اشکال دانسته (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۵، ۳۲۳) و در مقابل این قول برخی دیگر از فقها با این استدلال که این نوع عقد چه بسا باعث علو و عزت مسلمان گردد، با عنایت به سیره نبوی در این خصوص و انسداد باب بسیاری از معاملات در صورت عدم پذیرش این عقود، منع مطلق این عقد را نپذیرفته‌اند (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۶۷). برخی نیز با استناد به اصل جواز معاملات، این نوع اجاره را صحیح دانسته‌اند. تفصیل در اجاره برای مدت معین و یا کار معین و یا

اجاره مطلق از جمله نظریات دیگری است که در این زمینه بیان شده است (طوسی، ۱۴۰۷، ۱۹۱-۱۹۰؛ طبرسی، ۱۴۱۰، ۵۲۷؛ علامه حلّی، ۱۴۱۴، ۲۱). در خصوص عقودی از قبیل رهن عبد مسلمان نزد کافر نیز شبیه اختلاف نظرهای مطروحه نسبت به اجاره مسلمان توسط کافر وجود دارد (طوسی، ۱۴۰۷، ۵، ۲۳۲). اختلاف نظر در این زمینه نیز ناشی از اختلاف نظر در تحقق یا عدم تحقق سبیل بوده، چرا که برخی از فقها رهن عبد مسلمان را با استناد به مباشرت مسلمان در فروش از مصادیق سبیل ندانسته و آنرا صحیح تلقی کرده‌اند. همچنین فقها ملاک این استدلال یعنی تحقق سبیل به مفهوم تحقق ذلت مسلمان در برابر کافر در خصوص وقف (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۶۹)، عاریه (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۶۸؛ اراکی، ۱۴۱۵، ۵۹-۵۸؛ توحیدی، ۱۴۱۷، ۵، ۹۱) و وصیت (علامه حلّی، ۱۴۱۴، ۹، ۳۸۹-۳۸۶) نیز مورد توجه قرار داده و بر اساس آن اظهار نظر کرده‌اند. علاوه بر موارد مذکور، منع امکان تولیت اماکن عمومی مسلمانان توسط کفار (فرحی، ۱۳۹۰، ۸۱۴-۸۱۱)، عدم ولایت ولی کافر بر طفل مسلمان (نجفی، ۱۴۲۲، ۳۴؛ عاملی، ۱۴۱۳، ۱۶۷)، ممنوعیت ارث بری کافر از مسلمان (طوسی، ۱۴۰۷، ۴، ۲۴-۲۳)، منع قصاص مسلمان به خاطر قتل کافر (هاشمی شاهرودی و دیگران، ۱۴۲، ۵، ۱۴؛ عاملی، ۱۴۱۳، ۱۵، ۱۴۲۰؛ حائری، ۱۴۱۸، ۲۴۰)، ممنوعیت ازدواج زن مسلمان با کافر (بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۴، ۳۲) و مسائلی از این دست، از جمله مواردی است که فقها با استناد به قاعده نفی سبیل، نسبت به آن اتخاذ تصمیم نموده و در خصوص آن اظهار نظر کرده‌اند. با توجه به برخی از مصادیق مورد بررسی در قاعده نفی سبیل این نکته به وضوح قابل مشاهده است که مبنای ورود قاعده نفی سبیل به روابط میان مسلمین با غیرمسلمان، صرف رابطه میان آنها نیست. خصوصاً اگر رابطه مورد نظر تجاری و از نوع مراودات مالی باشد. بر این اساس و حتی در موارد پذیرش اعمال قاعده علت امکان استناد به قاعده و حکم به منع، تحقق سبیل غیرمسلمان بوده و این قول در اختلاف نظر فقها در قول به منع یا عدم منع در مصادیق واحد، با توجه به اختلاف نظر در تحقق یا عدم تحقق مفهوم سبیل قابل توجیه است.

۵-۲- مفهوم سبیل

با دقت در مصادیق بیان شده این نکته قابل توجه است که؛ به جز در موارد منصوص - که در خصوص جوانب آنها نیز اختلاف نظر وجود دارد- صحت یا بطلان اعمال با استناد به قاعده نفی سبیل محل اختلاف علمای اسلامی بوده و این اختلافات، همانگونه که توسط برخی از علما نیز بدان اشاره شده

بود، ناشی از اختلاف در استنباط تحقق یا عدم تحقق سبیل می‌باشد. به عبارت دیگر صرف ارتباط با کفار، از مصادیق سبیل نیست تا با استناد به آن، روابط مد نظر و ضوابط حاکم بر آن مخدوش گردد؛ بلکه رابطه و ضابطه‌ای که از مصادیق سبیل و تسلط کافر بر مسلمان در چارچوب قاعده مورد بحث باشد، منهی و رابطه برقرار شده بر این اساس مخدوش و محل اشکال است. لذا در این خصوص نمی‌توان قائل به اصل عدم امکان ارتباط با کفار یا اصل دارای اشکال بودن این قبیل روابط خصوصاً روابط اقتصادی و به تعبیر دیگر دخالت قاعده نفی سبیل در این قبیل روابط شد. برای روشن‌تر شدن موضوع، لازم است مفهوم سبیل در قاعده مورد بحث مطابق نظر علما مورد بررسی واقع، تا اظهارنظر در این زمینه تسهیل گردد.

نظر تعداد قابل توجهی از علماء به این مسأله معطوف است که مراد از سبیل در این آیه و به تبع مستفاد از قاعده حجت و برهان است. بدین مفهوم که خداوند متعال هرگز به نفع کافران و بر علیه مؤمنان دلیل و حجتی قرار نداده و بر این اساس مقصود از قاعده این است که در مقام حجت و استدلال کفار به هیچ عنوان بر مؤمنین برتری نخواهند یافت (شبییری زنجانی، ۱۴۱۹، ۴۳۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۲۳، ۲۶۸، ۱۸، ۴۲۵؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۶، ۴۴۵). از جمله احادیث مؤید این نظر می‌توان به حدیث منقول از اباصت هروی از امام رضا (ع) اشاره کرد که حضرت فرمودند: «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين حجة» اشاره کرد (سبزواری نجفی، ۱۴۱۹، ۱۰۶؛ بحرانی، ۱۴۱۶، ۱۹۱؛ طوسی، ۳۶۳؛ قمی، ۱۳۶۸، ۵۶۸؛ عروسی حویزی، ۱۴۱۵، ۵۶۴؛ فیض کاشانی، ۱۴۱۵، ۵۱۲). در تحلیل این نظر این گونه عنوان شده است که این آیه و قاعده مربوط به آن، دلالت بر پیروزی روح ایمان در طول زمان بر دیگر ظواهر دارد چرا که کفار دارای حجت و برهان در مواضع منحرف خود نیستند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۷؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ۳۷۴؛ فضل‌الله، ۱۴۱۹، ۵۱۱). یا به تعبیر دیگر چنانچه کفار بخواهند با استدلال، دین خدا را محکوم کنند، مسلمانان با حجت و استدلال بر آنها فائق می‌آیند (مراغی، ۱۲۹۷، ۳۰۰). این مفهوم از سبیل که مستند به حدیثی از حضرت علی «ع» نیز شده، با تعابیر مختلف در کلمات علما و مفسرین قابل ملاحظه است. (ابناشعث، ۱۷۸؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۵۸؛ توحیدی، ۱۴۱۷، ۵، ۸۵؛ طبری، ۱۴۱۲، ۲۱۳؛ عاملی، ۱۳۶۰، ۱۳۲؛ سیوطی، ۱۴۰۴، ۲۳۵؛ عبدالرحمن بن محمد ابن ابی حاتم، ۱۴۱۹، ۱۰۹۵؛ قرشی، ۱۳۷۷، ۴۷۰) تا آنجا که با تمسک به این نظریه برخی از علمای شیعه، قاعده نفی سبیل را به دلالت مفهوم حجت برای سبیل، اساساً ناظر به مباحث معاملاتی و حتی ایجاد مالکیت کفار بر عبد مسلمان ندانسته (انصاری، ۱۴۲۶، ۳، ۵۷-۵۴؛ توحیدی، ۱۴۱۷، ۸۴؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ۴۳۵-۴۳۵۴) و بر این اساس

قائل به بطلان و حرمت اصل بیع عبد مسلمان به کافر به استناد این قاعده نشده‌اند (بحرانی، ۱۴۰۵، ۴۲۵). این مفهوم از سبیل، فارغ از انتقادات نیز نبوده است. برخی تمسک به مفهوم حجت برای سبیل در قاعده را بر خلاف ظاهر برخی از ادله قاعده، از جمله حدیث شریف «الاسلام یعلوا و...» با این استدلال که اعتلای اسلام در زمینه حجت و استدلال همیشگی است؛ دانسته و نهایتاً مفهوم سبیل در قاعده را ناظر بر عدم تسلط اولیه کفار بر مسلمین در امور جاری زندگی و روابط فی مابین آنها از قبیل قرض، ضمان و ... تلقی و تسلط کفار بر مسلمین در امور مزبور را به استناد فعل مسلمین، داخل در قاعده قلمداد نکرده‌اند (مراغی، ۱۲۹۷، ۳۰۱؛ موحدی لنگرانی، ۱۳۸۳، ۲۴۰). در کنار این دسته، دسته دیگر در مقام تحلیل احادیث مورد استناد در توجیه این نظر (مفهوم حجت برای سبیل) بر آمده و بر این باورند که اگر چه دلالت حدیث منقول از حضرت امیر علی (ع) دلالت صریح بر مفهوم حجت برای سبیل دارد، لکن حدیث در مقام تبیین برخی از مصادیق سبیل بوده و این امر به معنی نفی سایر مصادیق آن نیست (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۵۹-۱۵۸).

در مقابل دسته فوق عده‌ی دیگر از علما، مفهوم سبیل را منحصر در مورد و مصداق خاص معنایی ندانسته‌اند. بر اساس نظر این دسته از علما، همانگونه که سبیل از حیث لغت دارای معانی متعدد است، از نظر اصطلاحی نیز می‌تواند ناظر به معانی متعدد باشد (معلوف، ۱۳۸۷، ۸۱۲). بر این اساس این دسته معتقدند که قاعده نفی سبیل به صورت کلی دال بر نفی تسلط و استیلا کفار بر مسلمین بوده و اگر چه بعد تکوینی آن خارج شده، لکن قاعده مورد بحث در تمام موارد دیگر قابل تعمیم است. بر اساس این نظریه سلطه به مفهوم عام که یکی از مصادیق آن حجت است، مورد پذیرش به عنوان مفهوم سبیل در قاعده تلقی شده است (موحدی لنگرانی، ۱۳۸۳، ۲۳۶؛ مراغی، ۱۲۹۷، ۳۰۱؛ بهجت، ۱۴۲۸، ۱۸۶).

مفهوم دیگری که توسط علمای دین به عنوان مفهوم سبیل در نظر گرفته شده، مفهوم و معنی ذلت به عنوان مفهوم قابل پذیرش برای سبیل است. این دسته بر این باورند که بر اساس ظاهر اسناد و ادله لفظی قطعی و تنقیح مناظ از آنجا که کفار دارای شأن و منزلت نیستند، لذا خداوند در مقام تشریح حکم اسلامی، حکمی که باعث علو آنها بر مسلمین شود را جعل نکرده است (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۶۲). به بیان دیگر مقصود از این قاعده این است که در روابط میان مسلمین و کفار شرایطی که موجب ذلت و وهن مسلمین شود به وجود نیاید و این روابط مستلزم ذلت مسلمین نباشد (بهرامی احمدی، ۱۳۹۰، ۳۱۶؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹، ۴۳۶۴؛ شریعتی، ۱۳۸۷، ۲۱۷؛ مصطفوی، ۱۴۲۳، ۲۹۵). بر این اساس هر عملی

که باعث غلبه کفار بر مسلمین گردد در شریعت اسلام مورد تأیید نیست. لذا بر اساس این قاعده، شوکت و عظمت اسلام مد نظر بوده که مستفاد از کتاب و سنت، از آن به حفظ عزت مسلمین در برابر کفار تعبیر شده است (سیفی مازندرانی، ۱۳۸۳، ۲۴۸-۲۳۸). تحکم و ولایت کفار بر مسلمین (مراغی، ۱۲۹۷، ۳۰۳-۲۹۹) و درماندگی (محلّی، ۱۴۱۶، ۱۰۴) از جمله مفاهیم شبیه و نزدیک دیگری است که در این راستا و توسط علما، برای سیل در نظر گرفته شده است.

بر اساس مطالب معنونه پذیرش مفهوم حجت برای سیل، علاوه بر ایرادات و انتقاداتی که بدان وارد شده چنانچه مورد قبول واقع شود، نمی‌تواند به عنوان یک قاعده در عالم حقوق و فقه و به عنوان معیار و ملاک سنجش صحت و بطلان اقدامات حقوقی قرار گیرد. این در حالی است که استناد به این قاعده در جای جای متون فقهی به عنوان یکی از معیارهای اظهارنظر فقها مورد استناد واقع شده است. از سوی دیگر، پذیرش مفهوم کلی سلطه به عنوان مفهوم سبیل نیز با توجه به گستردگی آن راه گشا نیست و چه بسا بتواند باعث محدودیت تمام ارتباط میان مسلمین با کفار گردد، این در حالی است که این امر (رابطه با کفار) نه تنها در عصر پیامبر عظیم الشان اسلام (ص) و معصومین (علیهم السلام) مسوق به سابقه بوده، از ضروریات زندگی امروزه نیز هست. بر این اساس به نظر می‌رسد، سبیل به مفهوم ذلت بیشتر مورد پذیرش و قابل قبول باشد. بر این اساس است که برخی از فقها مطلق ارتباط با کفار را به استناد این قاعده ممنوع ندانسته و در این رابطه حتی سپردن مسؤولیت‌های جزئی به کفار که مستلزم تصمیم‌گیری کلان نیست را در تعارض با این قاعده تلقی نکرده‌اند (شریعتی، ۱۳۸۷، ۲۲۲). با این استدلال و در حالت عادی سبیل به مفهوم کلی سلطه که در اثر معاملات فی مابین طرفین مسلمان و کافر ایجاد می‌شود؛ مشمول نهی این قاعده نبوده و علما این مقوله را نه حیث تخصیص بلکه از باب تخصص خارج دانسته اند، اگرچه این روابط منجر به اشتغال ذمه مسلمان در برابر کافر گردد (فرحی، ۱۳۹۰، ۸۰۹). لذا می‌توان این گونه اظهارنظر نمود که اصل بر امکان و صحت روابط اقتصادی میان مسلمین با کفار بوده و تنها روابط اقتصادی که مستوجب هیمنه کفار و نفوذ آنها بر مسلمین گردد، چون خود به خود نوعی ذلت را به دنبال دارد، قابل توجیه نیستند (الحسینی الشیرازی، ۱۴۲۳، ۲۸۰؛ قرائتی، ۱۳۸۳، ۱۹۱-۱۹۰). مضافاً این که برخی بر این باورند که چنانچه تجارت و ارتباط تجاری میان کفار و مسلمین، منتج به نشر اسلام در دنیا و منجر به قوت و شوکت اسلام می‌گردد، نه تنها بلا اشکال، بلکه بعضاً واجب است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۶، ۴۴۵).

بر اساس نظریات فوق، به وضوح قابل ملاحظه است که عمده مصادیق سبیل و اعمال قاعده مزبور مربوط به مسایل اعتقادی، سیاسی و حاکمیتی بوده و نه تنها اساساً برخی از مفاهیم عنوان شده برای سبیل امکان ورود در حوزه مسائل تجاری را ندارد بلکه ایجاد منع در روابط تجاری به استناد این قاعده و در فرض پذیرش آن دسته از مفاهیم سبیل که امکان دخالت قاعده مدنظر را در مسائل تجاری فراهم می‌آورد ناشی از تأثیر روابط مدنظر در این حوزه و تحقق مفهوم سبیل است. بر این اساس ایجاد رابطه تجاری میان کفار و مسلمین و التزام به تعهدات قراردادی و اشتغال ذمه ناشی از این قبیل مراودات، مورد پذیرش اسلام بوده و تنها در مواردی که این ارتباط منجر به ذلت مسلمین گردد، قابل خدشه است. به نظر می‌رسد از آنجا که اصل ایجاد ذلت بر اساس روابط تجاری را باید مضیق تفسیر کرد، اصل خاص برای تشخیص این امر که بر اساس آن بتوان حکم کلی برای تمام موضوعات حداقل در روابط تجاری داد وجود نداشته و این امر باید به صورت موردی بررسی گردد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۶۸). به عبارت دیگر می‌توان این گونه اظهار نظر کرد که استناد به قاعده نفی سبیل نمی‌تواند باعث ایجاد حکم کلی مبنی بر نفی رابطه اقتصادی با غیرمسلمین گردیده و اساساً دخالت قاعده مزبور به عنوان یک قاعده منع‌کننده کلی در این قبیل مراودات امکان‌پذیر نیست. با توجه به مطالب فوق و از آنجا که اشخاص با پذیرش انجام فعالیت تجاری در یک کشور، ناگزیر به پذیرش ضوابط قانونی آن کشور می‌باشند، این امر به صرف مسلمان نبودن کشور مقصد نمی‌تواند مورد پذیرش واقع نشود. از جمله این ضوابط می‌توان به ضوابط حاکم بر شرکتهای تجاری در خصوص تابعیت و ضوابط حاکم بر شرکتهای و شرکا آن از این طریق اشاره کرد. به عبارت دیگر می‌توان این گونه استدلال کرد که ورود شخص به یک شرکت، به خودی خود پذیرش ضوابط حاکم بر آن شرکت را به عنوان ضوابط حاکم بر روابط تجاری مدنظر به دنبال داشته و التزام اشخاص به این امر مورد تأکید و تأیید بر اساس ضوابط فقه اسلامی نیز هست. این مسأله زمانی که شرکتی در خاک کشور اسلامی به فعالیت اقتصادی می‌پردازد یا این که طرف قرارداد با دول اسلامی یا شرکتهای و اشخاص تابع حکومت‌های اسلامی نیز می‌گردند قابل اتکا و استناد است. با توجه به مطالب فوق، در اصل ارتباط تجاری با کفار و پذیرش ضوابط مربوط به این حوزه از جمله ضوابط مربوط به تعیین تابعیت شرکتهای تردیدی نیست. به عبارت دیگر می‌توان این گونه نتیجه گرفت که در روابط تجاری میان کفار با مسلمین، موارد منع ارتباط استثنایی و به جز در موارد خاص که احياناً بر اساس نصوص بدان اشاره شده، سایر موارد مستلزم بررسی موردی و تابع شرایط خاص می‌باشد.

در کنار نکاتی که در خصوص قاعده نفی سبیل و در حوزه امور اقتصادی و تجاری بدان اشاره شد، در نظام حقوقی اسلام ضوابطی وجود دارد که نه تنها مانع پذیرش ضوابط تجاری در روابط میان مسلمین با کفار نیست بلکه مشوق ایجاد روابط مزبور نیز هست. علاوه بر این در حالت اضطرار و در فرض تحقق مصداق سبیل نیز از روابط مد نظر رفع مانع می‌گردد. با توجه به اهمیت بحث در این خصوص در ادامه به تشریح این دو مقوله خواهیم پرداخت.

۶- ضوابط موافق روابط تجاری در حقوق اسلام

۶-۱- ضوابط عام حاکم بر روابط تجاری

بنابر بررسی‌های به عمل آمده، در نظام حقوقی اسلام جز در مسائل مربوط به دین و آن هم از بعد اعتقادات، در سایر مسائل از جمله روابط تجاری و معاملات، اصل بر تساوی بیگانگان با اتباع دولت اسلامی و به تعبیری تساوی و برابری کفار و مسلمین در این خصوص است. لذا نه تنها امکان معامله با غیرمسلمانان وجود دارد، بلکه از این ابزار به عنوان وسیله پیشرفت و پیشبرد اهداف اسلام یاد شده (فارسی، بی‌تا، ۱۰۷) و در این قبیل روابط، بیگانگان از همان حقوقی برخوردارند که مسلمین از آن بهره‌مند هستند و عدم بهره‌مندی بیگانگان (کفار) از حقوق مالی، استثنایی و بعضاً ناشی از اختیارات حکومت اسلامی است (دانش پژوه، ۱۳۸۱، ۳۶۶-۳۵۶). توجه به این مسأله خصوصاً در حال حاضر و با توجه به اهمیت، لزوم و گسترش روابط تجاری میان کشورها و اشخاص در سراسر جهان حائز اهمیت خاص بوده تا آنجا که از نظر برخی از نویسندگان، تأثیر مسائل تجاری بین‌المللی برای تمام کشورها ناگزیر است (عمید زنجانی، ۱۳۸۳، ۲۶۰). اصولی از قبیل اصل احترام متقابل در روابط تجاری با غیرمسلمین (شلتوت، بی‌تا، ۴۵۳) که توجه به این اصل مهم به کرات در سیره نبی مکرم اسلام (ص)، در روابط با کفار گزارش شده است (موسوی، ۱۳۶۸، ۴۷۳ و ۵۵۸-۵۵۴). اصل صلح در میان ملت‌ها و جلوگیری از بروز روابط خصمانه (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۹، ۱۱۷)، در کنار اصولی از قبیل اصل مودت و دوستی، اصل حل اختلافات از طریق مسالمت‌آمیز، اصل نفی ستم و ... از جمله اصول دیگر در حقوق اسلام است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ۱۹، ۳۹۹ به بعد). مضافاً این که روابط میان کشورها و از جمله روابط دارای اثر تجاری میان دول در قالب قراردادهای بین‌المللی صورت می‌پذیرد. یکی از اشکال قراردادهای بین‌المللی، فارغ از تعاریف و تعابیر مختلفی که در خصوص آن توسط اساتید حقوق بیان شده، قراردادهای منعقد شده میان

دولت‌ها اعم از اسلامی و غیراسلامی و یا میان اشخاص از کشورهای مختلف و دارای حوزه قلمرویی گسترده تر از یک کشور و با موضوعات مختلف از جمله سیاسی، بازرگانی، نظامی و ... می‌باشد (ضایی بیگدلی، ۱۳۷۵، ۳۹). نکته قابل توجه در این قبیل قراردادها- خصوصاً در روابط میان مسلمین با کفار - این است که عموماً قراردادهای مزبور تعیین‌کننده خط‌مشی و تنظیم‌کننده روابط میان طرفین در چارچوب خاص پیش‌بینی شده در آنها است (ابوعید، ۱۳۹۱، ۳۲۷). این قراردادها از زمان صدر اسلام تاکنون و به اشکال مختلف و حسب موضوعات مبتلابه در کشورهای اسلامی و در رابطه سایر دول و اشخاص اعم از مسلمان و غیرمسلمان وجود داشته است. به این قبیل قراردادها در عصر رسول گرامی اسلام (ص) و امیر المومنین (ع) نیز می‌توان اشاره کرد (الاحمدی، ۱۳۶۳، ۲۷۵؛ سیدرضی، ۱۴۱۴، ۵۳، ۳۸۱-۳۸۰) که پس از انعقاد این قرارداد، پیامبر گرامی اسلام (ص) خود را ملزم به اجرای آن نموده و در مواردی که مصادیق مدنظر تعهدات قراردادی طرفین بروز کرد، مطابق مفاد قرارداد منعقدہ اقدام نموده‌اند و این امر از نظر فقها نیز مورد استناد قرار گرفته است (انصاری، ۱۴۲۶، ۳، ۱۰). با این وصف، پذیرش ضوابط مربوط به تعیین تابعیت شرکت‌ها با توجه به آثار آن در حوزه قرارداد و فعالیت‌های تجاری را می‌توان به عنوان یک تعهد طرفینی میان دولت‌ها قلمداد نمود و همان‌گونه که اشاره شد عمل به این قبیل تعهدات در عرصه روابط تجاری اگرچه ممکن است در برخی مصادیق و به استناد تعارض با احکام اسلام قابلیت اجرا نداشته باشد ولی در کلیت، نه تنها دارای مانع نیست بلکه حسب اصول اسلامی حاکم بر این موضوع، الزام به اجرای آن مدنظر شارع مقدس اسلام است. نکته‌ای که در اینجا قابل ذکر است این است که فارغ از توافقات دول اسلامی با سایر دولت‌ها در خصوص مسأله یا مسائل خاص، احترام به ضوابط کشورها و پذیرش آنها در روابط تجاری مدنظر، به نوعی یک تعهد پذیرفته شده در تمام دنیا و از سوی همه دولت‌ها و اشخاص می‌باشد. بر این اساس پذیرش ضوابط کشورهای مختلف در حوزه تعیین تابعیت شرکت‌ها از این حیث نه تنها امکان‌پذیر بوده بلکه ضروری است. تنها عامل باز دارنده در این حوزه ضوابط و قواعدی است که در شرایط خاص، این الزام و ضرورت را منتفی و خلاف آن را تأیید می‌کند.

۶-۲- قاعده اضطرار به عنوان ضابطه خاص مؤید روابط تجاری

در اصول حاکم بر روابط تجاری مسلمین با کفار در شرایط عادی، قاعده اضطرار اعطاءکننده مجوز ارتباط با کفار در حالات خاص و استثنایی است. همانند بسیاری از قواعد فقهی مؤید این قاعده نیز آیات

(بقره، ۱۷۳؛ مائده، ۳؛ انعام، ۱۱۹) و روایات متعدد است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۳۷-۱۲۹؛ بهرامی، ۱۳۹۰، ۱۸۱-۱۷۹). مهمترین حدیثی که برای اثبات قاعده و تبیین جوانب آن مورد استناد واقع شده، حدیث مشهور رفع است (کلینی، ۱۴۰۷، ۴۶۳). اضطرار از نظر لغوی به معنی احتیاج و ناچاری و ناگزیری و درماندگی و از بعد اصطلاحی، برخی به وضعیت و شرایطی که شخص به سوی انجام عمل حرام سوق داده شده است اطلاق کرده (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۲۵) و برخی نیز از آن به آنچه امکان تخلص از آن وجود ندارد تعبیر کرده‌اند (شریف مرتضی، ۱۴۰۵، ۲۷۵). برای اضطرار و امکان استناد به این قاعده، شرایط خاصی از قبیل مسلم بودن خطر، عدم ایجاد آن به وسیله مضطر و اقدام اضطراری در حد رفع حالت اضطراری و دفع ضرر و ... پیش‌بینی شده است (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۴۶). در تحلیل این قاعده این گونه عنوان شده است که اجرای فرامین اسلام از دو حالت خارج نیست. یکی حالت متعارف و دیگری حالت غیر متعارف که اجرای احکام مستلزم تحمل سختی است (سیفی مازندرانی، ۱۳۸۳، ۸۸). در حالت دوم به مسلمانان اجازه داده می‌شود که احکام مستلزم سختی را از باب تخفیف و رخصت، با رعایت شرایط آن انجام ندهد یا به طریق دیگر انجام دهند (محقق داماد، ۱۴۰۶، ۱۲۹؛ سیفی مازندرانی، ۱۳۸۳، ۹۲). به تعبیر دیگر این قاعده هر گونه حکم مستلزم مشقت و سختی را نفی کرده و مکلف را مجبور به انجام آن نمی‌کند. قلمرو اجرایی این قاعده عام بوده و تمام ابواب فقه را در بر می‌گیرد (شریعتی، ۱۳۸۷، ۱۰۶). اگر چه بخش قابل توجهی از مصادیق استناد به این قاعده، مربوط به حوزه تکالیف شخصی مکلف است ولی فقها برای اظهار نظر در خصوص احکام مربوط به مرادفات با اشخاص دیگر نیز به این قاعده تمسک جسته‌اند. بر اساس قول برخی از فقها، اجرای قاعده اضطرار دایر مدار مصلحت عامه است (نجفی، ۱۴۱۹، ۷۰). بدین منظور که چنانچه مصلحت مهمتری برای اسلام و مسلمانان وجود داشته باشد، می‌توان بر اساس این قاعده و از باب دفع افسد به فاسد و یا مراعات الاهی فالاهی اقدام کرد (موسوی بجنوردی، ۱۳۸۹، ۱۶۲). به تعبیر دیگر می‌توان این قاعده را از موارد استثناء بر مصادیق قاعده نفی سبیل به عنوان تنها مانع قابل تصور برای روابط تجاری با کفار در صورت تحقق مصادیق آنها دانست. از مهمترین مصادیق مورد بحث در این خصوص، امکان مراجعه به قاضی غیرمسلمان برای احقاق حق است. در خصوص قضاوت و احقاق حق، از طرف شارع مقدس حکم بر لزوم مراجعه به حاکم عادل مسلمان صادر و مسلمین بر رجوع به حاکم مسلمان امر و از طرح دعوا نزد حاکم غیرمسلمان نهی شده‌اند (موسوی گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۱۰۱ و ۲۸۸؛ بهجت، ۱۴۲۶، ۱۹۷، ۵، ۲۳۱-۲۳۰). در این مورد نه تنها امکان مراجعه

وجود ندارد، بلکه رای صادره از حاکم جور لازم‌الاجرا نبوده و مراجعه کننده به عنوان غاصب تلقی شده است (نجفی، ۱۴۱۹، ۱۴). با این وجود و علی‌رغم حساسیت شارع مقدس در خصوص امر قضا و تحقق مصداق سبیل، برای این مسأله نیز با استناد به قاعده اضطرار قائل به موارد استثناء شده و احقاق حق از طریق قاضی غیر مسلمان نیز در مواردی پذیرفته شده است. مطابق این نظر چنانچه احقاق حق متوقف بر رجوع به حاکم جور یا حاکمی که جامع شرایط مد نظر شریعت نیست باشد؛ احقاق حق مزبور از آن طریق اجازه داده شده (نجفی، ۱۴۱۹، ۱۴؛ بهجت، ۱۴۲۶، ۴۴۷ و ۴۸۳؛ موسوی الخمینی، ۱۳۶۱، ۲۴۵) و در برخی عبارات حکم حاکم غیرمسلمان در حالت انحصار وصول حق در او همانند حاکم مسلمان دانسته شده است (بهجت، ۱۴۲۶، ۵، ۲۳۱-۲۳۰). با این وجود اگر چه به وجود آمدن سیستم ارجاع حل و فصل اختلافات تجاری خصوصاً در عرصه بین‌المللی در کشورهای اسلامی همواره باید مد نظر مسؤولین ذیربط و فعالان این عرصه بوده تا حتی‌الامکان از ارجاع اختلافات به مراجع غیرمسلمان اجتناب شود، لکن تحقق این امر در حال حاضر و با توجه به رویه مورد قبول و جاری و شیوه‌های مشخص حل اختلافات تجاری خصوصاً در عرصه بین‌المللی، با سختی زیاد مواجه و به تعبیری می‌توان آنرا غیرممکن قلمداد کرد. با این شرایط و با توجه به نکات قبل دال بر جواز و لزوم مراوده اقتصادی با جهان و احتمال بروز اختلاف با توجه به نوع ارتباطات و از آنجا که در حال حاضر تنها راه پیگیری برای احقاق حق در این خصوص، منحصر در این شیوه‌هاست، ارجاع اموری از این دست به مراجع مدنظر و با توجه به قاعده مورد بحث دارای توجیه فقهی نیز هست. با توجه به مطالب معنونه و حتی در فرض تحقق سبیل، در مواقع اضطرار، مانع ارتباط با کفار مرتفع و امکان ارتباط و پذیرش ضوابط مربوطه جائر است. لازم به ذکر است، قاعده نفی سبیل مربوط به زمان اضطرار نبوده و تحقق مصداق سبیل، ملاک اجرای آن می‌باشد؛ این در حالی است که با تحقق شرایط اضطرار و حتی با تحقق مصداق سبیل، قاعده اضطرار حاکمیت داشته و مجالی برای اجرای سبیل به عنوان قاعده مانع قابل تصور نیست.

۷- جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با توجه به مطالب پیش‌گفته و حسب ضوابط حاکم بر حقوق اسلامی و رویه حاکمیت اسلامی، تفکیک سیاسی کشورها به عنوان مبنای ایجاد مقوله تابعیت برای اشخاص و اصل تابعیت به عنوان یکی از ویژگی آنها قابل پذیرش در نظام حقوقی اسلام است. از این رو و با توجه به آثار مترتب بر تعیین تابعیت شرکت‌ها، از آنجا که حوزه آثار حقوقی مربوط به تعیین تابعیت شرکت‌ها، صرفاً حوزه معاملات تجاری و قراردادهای مرتبط با این حوزه می‌باشد. با توجه به این مطلب، دو دسته ضابطه حاکم در فقه اسلام در این خصوص قابل توجه و بررسی است. دسته اول ضوابطی است که بر اساس آنها تفاوتی میان کفار و مسلمین در مرادوات تجاری و بازرگانی قائل نبوده و از این حیث تفاوتی میان مسلمین با سایرین به چشم نمی‌خورد. در مقابل تنها قاعده قابل استناد به عنوان قاعده محدودکننده روابط با کفار، قاعده نفی سبیل عنوان شده است. فارغ از مباحث مربوط به قاعده مزبور، توجه به این نکته حائز اهمیت است که اعمال قاعده نفی سبیل در مواردی که امکان اجرا و اعمال قاعده مدنظر پذیرفته شده، منوط به احراز سبیل بوده و این در حالی است که مفهوم سبیل از جمله مفاهیم اختلافی میان علماء است که بر این اساس اختلاف نظر در خصوص اثر اجرایی قاعده در رابطه میان مسلمین با کفار از سوی ایشان حادث شده است.

علی‌ای حال و حسب موارد مذکور در این مقاله این نکته قابل اثبات است که قاعده نفی سبیل بیشتر کارکرد اعتقادی، سیاسی و حاکمیتی داشته و استناد به قاعده نفی سبیل در روابط تجاری نمی‌تواند ایجادکننده یک حکم کلی برای منع رابطه با غیرمسلمین باشد و اعمال قاعده مزبور در فرض تحقق سبیل و آن هم به صورت مصداقی و در فرض پذیرش و اتفاق بر مفهوم سبیل، قابل بررسی است. بر این اساس می‌توان این گونه اظهارنظر کرد که اصل بر عدم امکان ورود قاعده نفی سبیل در روابط تجاری است. لازم به ذکر است با توجه به حاکمیت قاعده اضطرار بر قاعده نفی سبیل، در فرض تحقق مفهوم سبیل نیز چنانچه هر گونه رابطه با کفار از روی اضطرار و با توجه به شرایط آن باشد، استناد به قاعده نفی سبیل نمی‌تواند به عنوان مانع رابطه مزبور مورد استناد واقع شود.

التهایه نه تنها اصل تابعیت شرکت‌ها بر اساس موازین حقوق اسلامی قابل توجیه و پذیرش است؛ پذیرش معیارهای کشورهای غیرمسلمان برای تعیین تابعیت شرکت‌ها، توسط کشورهای اسلامی نیز مغایرتی با ضوابط حاکم بر حقوق اسلامی نداشته بلکه ضوابط مزبور مؤید این مطلب است.

فهرست منابع

۱. ابراهیمی، محمد، (۱۳۷۷)، اسلام و حقوق بین الملل، جلد دوم، انتشارات سمت، تهران.
۲. ابن قدامه (موفق الدین بن قدامه المقدسی)، (۱۳۴۸)، المغنی، مطبعه المنار، القاهره.
۳. ابن اشعث، محمد بن محمد، (بی تا)، الجعفریات (الأشعثیات)، مکتبه النینوی الحدیثه، تهران.
۴. ابو عید، عارف خلیل، (۱۳۹۱)، روابط بین المللی در فقه اسلامی، ترجمه: سید عدنان محقق، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران.
۵. الاحمدی، علی بن حسینعلی، (۱۳۶۳)، مکاتیب الرسول، نشر یس، بی جا، چاپ سوم.
۶. اراکی، محمدعلی، (۱۴۱۵)، کتاب البیع، جلد ۲، مؤسسه در راه حق، قم، چاپ اول.
۷. اردبیلی، احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائده و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان، جلد ۹، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ اول، قم.
۸. اسکینی، ربیعاً، (۱۳۸۸)، تعیین تابعیت شرکت های تجاری در حقوق تطبیقی و حقوق بین الملل، مجله حقوق خصوصی، سال ششم، شماره چهاردهم.
۹. اشتهازدی، علی پناه، (۱۴۱۷)، مدارک العروه، جلد ۲، دارالأسوه للطباعه والنشر، تهران، چاپ اول.
۱۰. انصاری، مرتضی بن محمد، (۱۴۲۶)، کتاب المکاسب، جلد اول و سوم، دارالحکمه، قم.
۱۱. بحرانی، ألعصفور، یوسف بن احمد بن ابراهیم، (۱۴۰۵)، الحدائق الناضره فی أحكام العتره الطاهره، جلد ۱۸، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
۱۲. بحرانی، محمد سند، (۱۴۲۶)، أسس النظام السیاسی عند الإمامیه، مکتبه فدک، قم، چاپ اول.
۱۳. بحرانی، هاشم بن سلیمان، (۱۴۱۶)، البرهان فی تفسیر القرآن، جلد ۲، بنیاد بعثت، تهران.
۱۴. بهجت، محمدتقی، (۱۴۲۸)، استفتاءات، جلد ۳، دفتر حضرت آیه الله بهجت، قم، چاپ سوم.
۱۵. بهرامی احمدی، حمید، (۱۳۹۰)، قواعد فقه (مختصر هفتاد و هفت قاعده فقهی)، جلد ۱، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران، چاپ سوم.
۱۶. حائری، سیدعلی، (۱۴۱۸)، ریاض المسائل، جلد ۱۶، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، چاپ دوم.
۱۷. حرّاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، جلد ۲۶، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم.
۱۸. الحسینی الشیرازی، السید محمد، (۱۴۱۳)، القواعد الفقهیه، المركز الثقافی الحسینی، بیروت.
۱۹. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، (۱۴۲۱)، ولایت فقیه در حکومت اسلام، جلد ۳، انتشارات علامه طباطبائی، مشهد، چاپ دوم.
۲۰. حسینی حائری، سید کاظم، (۱۳۹۹)، أساس الحکومه الإسلامیه، مطبعه النیل، بیروت، چاپ اول.

۲۱. حسینی روحانی قمی، (۱۴۲۹)، سیدصادق، منهاج الفقاهه، جلد ۲، انوارالهدی، قم، چاپ پنجم.
۲۲. خراسانی، آخوند محمدکاظم بن حسین، (۱۴۰۶)، حاشیه مکاسب، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
۲۳. دانش‌پژوه، مصطفی، (۱۳۸۱)، اسلام و حقوق بین‌الملل خصوصی (تابعیت و وضعیت بیگانگان)، جلد اول، مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، قم.
۲۴. رشید، احمد، (۱۳۵۳)، اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران.
۲۵. سبزواری نجفی، محمدبن حبیب الله، (۱۴۱۹)، ارشاد الازهان الی تفسیرالقرآن، دارالتعارف للمطبوعات، بیروت.
۲۶. سبزواری، سیدعبد الأعلى، (۱۴۱۳)، مهذب الأحكام، جلد ۱۵، مؤسسه المنار، قم، چاپ چهارم.
۲۷. سلجوقی، محمود، (۱۳۷۰)، حقوق بین‌الملل خصوصی، جلد اول، دفتر خدمات بین‌الملل جمهوری اسلامی ایران، تهران، چاپ اول.
۲۸. سیدرضی، محمد، (۱۴۱۴)، نهج البلاغه، مؤسسه نهج البلاغه، قم.
۲۹. شبیری زنجانی، سیدموسی، (۱۴۱۹)، کتاب نکاح، جلد ۱۲، مؤسسه پژوهشی رأی‌پرداز، قم، چاپ ششم.
۳۰. شریعتی، روح الله، (۱۳۸۷)، قواعد فقه سیاسی، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم.
۳۱. شلتوت، محمود، (بی‌تا)، الاسلام عقیده و شریعه، دارالشرق، بیروت.
۳۲. ضیایی بیگدلی، محمدرضا، (۱۳۷۵)، اسلام و حقوق بین‌الملل، گنج دانش، تهران، چاپ چهارم.
۳۳. طباطبایی بروجردی، حسین، (۱۳۸۰)، زبدہ المقال فی خمس الرسول، چاپخانه علمیه، قم، چاپ اول.
۳۴. طباطبایی حکیم، سیدمحسن، (۱۴۱۶)، مستمسک العروه الوثقی، جلد ۸، مؤسسه دارالتفسیر، قم، چاپ اول.
۳۵. طباطبایی قمی، سیدتقی، (۱۴۲۳)، الأنوارالبهیة فی القواعد الفقہی، انتشارات محلاتی، قم، چاپ اول.
۳۶. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، (۱۴۰۹)، العروه الوثقی، جلد ۱، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بیروت.
۳۷. طباطبایی یزدی، سیدمحمدکاظم، (۱۴۱۵)، سؤال و جواب، مرکز نشرالعلوم الإسلامی، تهران، چاپ اول.
۳۸. طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، (۱۴۱۲)، جامع البیان فی تفسیرالقرآن، جلد ۵، نشردارالمعرفه، بیروت، چاپ اول.
۳۹. طوسی، ابوجعفر، محمدبن حسن، (۱۴۰۷)، الخلاف، جلد ۳، دفترانتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ اول.
۴۰. طوسی، محمدبن حسن، (بی‌تا)، التبیان فی تفسیرالقرآن، جلد ۳، داراحیاءالتراث العربی، بیروت، چاپ اول.
۴۱. عاملی، زین‌الدین بن علی (شهیدثانی)، (۱۴۱۰)، الروضه البهیة فی شرح اللمعه دمشقیه، جلد ۴، کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول.
۴۲. عاملی، زین‌الدین بن علی (شهیدثانی)، (۱۴۱۳)، مسالک الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام، جلد ۷ و ۱۵،

- مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، چاپ اول.
۴۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، (۱۴۱۵)، تفسیر نورالثقلین، جلد اول، انتشارات اسماعیلیان، قم، چاپ چهارم.
۴۴. علامه حلّی، الحسن بن یوسف بن مطهر اسدی، (۱۴۲۰)، تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیه، جلد ۲، مؤسسه امام صادق علیه السلام، قم.
۴۵. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۶۷)، حقوق اقلیت‌ها، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی‌جا، چاپ چهارم.
۴۶. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۳۸۳)، فقه سیاسی (اقتصاد سیاسی)، جلد ۴، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران.
۴۷. غروی نائینی، میرزا محمدحسین، (۱۳۷۳)، منیه الطالب فی حاشیه المکاسب، جلد ۱، المکتبه المحمدیه، تهران.
۴۸. فارسی، جلال‌الدین، (بی‌تا)، حقوق بین‌الملل اسلامی، انتشارات جهان‌آرا، قم.
۴۹. فرحی، سیدعلی، (۱۳۹۰)، تحقیق در قواعد فقه اسلامی، انتشارات دانشگاه امام صادق (ع)، تهران.
۵۰. فضل‌الله، سید محمدحسین، (۱۴۱۹)، تفسیر منوحی القرآن، جلد ۷، دارالملاک للطباعه والنشر، بیروت، چاپ دوم.
۵۱. فیض کاشانی، ملامحسن، (۱۴۱۵)، تفسیرالصادقی، جلد ۱، انتشارات الصدر، تهران.
۵۲. قرائتی، محسن، (۱۳۸۳)، تفسیر نور، جلد ۲، مرکز فرهنگی درس‌هایی از قرآن، تهران، چاپ یازدهم.
۵۳. قرطبی، محمدبن احمد، (بی‌تا)، الجامع لأحكام القرآن، جلد ۵، انتشارات ناصرخسرو، تهران.
۵۴. قمی، سید تقی طباطبایی، (۱۴۲۳)، الأنوار البهیة فی القواعد الفقهیة، انتشارات محلاتی، قم، چاپ اول.
۵۵. قمی، مشهدی محمدبن محمدرضا، (۱۳۶۸)، تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، جلد ۳، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران.
۵۶. کلینی، محمدبن یعقوب بن اسحاق، (۱۴۰۷)، الکافی، جلد ۲، دارالکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم.
۵۷. محقق داماد، سید مصطفی، (۱۴۰۶)، قواعد فقه، جلد ۴، مرکز نشر علوم اسلامی، تهران، چاپ دوازدهم.
۵۸. مراغی، میرعبدالفتاح، (۱۲۹۷)، عناوین الاصول، چاپ سنگی، تهران.
۵۹. معلوف، لوئیس، (۱۳۸۷)، المنجد، ترجمه احمد سیاح (فرهنگ بزرگ جامع نوین)، جلد ۲، انتشارات اسلام، تهران، چاپ بیست و ششم.
۶۰. مغنیه، محمدجواد، (۱۴۲۴)، تفسیرالکاشف، جلد دوم، دارالکتب الإسلامیه، تهران.
۶۱. مکارم شیرازی، ناصر، (۱۴۲۶)، أنوارالفقاهه - کتاب التجارة، انتشارات مدرسه الإمام علی بن ابیطالب علیه السلام، قم.
۶۲. منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی، (۱۴۰۹)، مبانی فقهی حکومت اسلامی، مترجم: محمود صلواتی و

- ابوالشکوری، جلد ۱، مؤسسه کیهان، قم، چاپ اول.
۶۳. موحدی لنکرانی، محمد فاضل، (۱۳۸۳)، القواعد الفقهیه، مرکز فقه الاثمه الطهار، قم.
۶۴. موسوی بجنوردی، میرزا حسن، (۱۳۸۹)، القواعد الفقهیه، جلد اول، مطبعه الاداب، نجف الاشرف.
۶۵. موسوی الخمینی، سیدروح الله، (۱۳۷۹)، تحرير الوسیله، جلد ۲، مؤسسه مطبوعات دارالعلم، قم، چاپ اول.
۶۶. موسوی گلپایگانی، سید محمد رضا، (۱۴۱۳)، کتاب القضاء، جلد ۱، دارالقرآن الکریم، قم، چاپ اول.
۶۷. نجفی، حسن بن جعفر بن خضر (کاشف الغطاء)، (۱۴۲۲)، أنوار الفقاهه - کتاب البیع، مؤسسه کاشف الغطاء، نجف اشرف.
۶۸. هاشمی شاهرودی، سید محمود و دیگران، (۱۴۲۶)، فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، جلد ۲ و ۳، مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام، قم.
۶۹. هاشمی شاهرودی، سید محمود و دیگران، (۱۴۱۷)، معجم فقه الجواهر، جلد ۱، الغدیر للطباعه و النشر والتوزیع، بیروت، چاپ اول.

